

شکست استراتژی آرامش و اعتدال ، نقطه کانونی بحران

تقی روزبه

باتوجه به تأثیر بحران‌ها و چالش‌های درونی حکومت درکل معادله توازن قوا بین پائینی‌ها و بالائی‌ها، و ضرورت بهره‌گیری شایسته از آن‌ها برای نیرومندترساختن جنبش توده‌ای و پیش‌روی آن علیه کل نظام، شناسائی ابعاد و مختصات این‌گونه بحران‌های حکومتی، هم‌واره از اهمیت زیادی برخوردار است. بدون ارزیابی درست و دقیق از این تحولات، جنبش نخواهد توانست اولاً با تاکتیک‌ها و شعارهای متنوع و انحرافی حکومت مقابله مؤثر نماید، و ثانیاً به نوبه خودسیاست‌ها و تاکتیک‌های روشن و مشخصی را ارائه کند.

در وضعیت کنونی ژرفای بحران حاکم برمناسبات جناح‌ها از یک‌سو و خطر انزوی شدید اصلاح‌طلبان درمیان مردم، ازسوی دیگر درحدی است که شعارهایی چون فراندوم، خروج از قدرت و یا طرح شعار استعفای نمایندگان مجلس و حتی رئیس‌جمهوری و یا تغییر استراتژی آرامش فعال به استراتژی بازدارندگی و نظایر آن به‌روی صحنه سیاسی رانده شده است که هم‌نشان‌دهنده ناکامی یک دوره بسر آمده، و هم تلاش برای آغاز دوره جدیدی است. و طبیعتاً بروز چنین فعل و انفعالاتی نمی‌تواند، بدون تأثیرات دامنه‌دار بر اردوی اصلاح‌طلبان، به‌ویژه در بدنه آن، و برمناسبات جدیدین جناح‌های حکومتی و بازتاب آن‌ها برسطح افکارعمومی و جنبش توده‌ای، نباشد.

بحران درفازجدید:

درچهارچوب استراتژی تغییر جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی، عوامل تشدیدکننده‌ای هم‌چون پی‌آمدهای اوضاع بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر و به‌ویژه سقوط دولت مذهبی طالبان و گسترش اعتراضات توده‌ای به خصوص جوانان، جناح حاکم را برآن داشت تا با سودای تثبیت حاکمیت تاریک اندیشی درمعرض خطر قرارگرفته، شتاب بیشتری را درتحقق استراتژی خویش به‌کار گیرد. آنان آشکارا نشان دادند که حتی سیاست اعتدال دولت خاتمی را نیز برنمی‌تابند. از همین رو تهاجم جدیدی را درعرضه‌های گوناگون برای محاصره کامل طالبان و به‌زانو درآوردن آنان، در راستای قبضه کامل قدرت و یکدست کردن حاکمیت سازمان دادند. چنان‌که مشهود است این تهاجم را می‌توان درمحورهای زیرین مشاهده کرد:

الف: تنگ‌تر کردن حلقه محاصره مجلس، توسط سه ارگان انتصابی شورای نگهبان (ازطریق اعمال نظارت استصوابی مطلقه و عام و در نتیجه وتوشدن پی‌درپی مصوبات مجلس. دراین میان نحوه برگزاری انتخابات استان گلستان درحکم کشیدن آژیر خطر برای اصلاح‌طلبان بود) و نهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام، که عملاً نقش قانون‌گذاری مجلس را در موارد مهم و مورد اختلاف مجلس و شورای نگهبان، به‌عهده گرفته است و بالأخره فشار بی‌سابقه دستگاه قضائی برقوه مقننه. به طوری که اکنون قوه قضائیه، بی‌کم و کاست و بیش از هرزمان دیگر، درچهره دفاع از منافع یک جناح سیاسی ظاهرشده، و حتی فراتر از آن، عمل می‌کند.

ب-تهاجم جدید فقط دربرگیرنده مجلس نیست بلکه به خود دولت نیز تسری پیدا کرده و با پرونده سازی و

تهدید و احضار برخی از وزراء کابینه نیز هم‌راه شده است.

ج- آماج قرار گرفتن بخشی از اصلاح‌طلبان که تاکنون درلیست خودی‌ها جای داشتند. توقیف نشریه عصرما و محکومیت محمدسلامتی در دادگاه اول و نیز پرونده سازی و زمزمه‌های احضار و بازداشت بهزادنبوی و... تشدید فشار بر جبهه مشارکت و تحکیم وحدت، از نشانه‌های آن می‌باشد. علاوه برآن در ادامه سیاست ممانعت از گردش آزاد اطلاعات، تهاجم به عرصه اینترنت، جمع‌آوری آنتن‌های ماهواره‌ای، تقویت پارازیت برای خاموش کردن رادیوهای اپوزیسیون، باهدف مسدود کردن مجاری ارتباط داخلی و خارج و جلوگیری از امکان شکل‌گیری حرکت‌های سراسری با اتکاء به این ابزارهای ارتباطی و سرانجام تشدید فشار به روزنامه‌های باقی مانده، در دستور کار این مرحله از تهاجم قرار دارد.

د- و بالأخره باید به گشودن جبهه جدیدی تحت عنوان مبارزه بامفاسد مالی و اقتصادی اشاره کرد، که هدف‌های متعددی شامل موارد زیرین را تعقیب می‌کند:

- به‌عنوان ضدحمله‌ای دربرابر تحقیق و تفحص نهادهای مالی غول‌پیکر تحت کنترل رهبری و جناح تمامیت‌خواه و مصون‌نگهداشتن منافع رانت‌خوارانی بنام آقازاده‌ها و حاج‌آقاها.

- فلج کردن برنامه‌های اقتصادی دولت.

- فلج کردن پای‌گاه‌های مالی و حمایتی اصلاح‌طلبان به‌ویژه حمایت‌های مالی انتخاباتی.

- به‌عنوان بخشی از جنگ اقتصادی برای تصاحب دلارهای نفتی (به‌ویژه ذخیره ارزی ده میلیارد دلاری که شامه بورژوازی سوداگر را به شدت تحریک کرده است) و بطورکلی بازتوزیع منابع مالی به‌شبهه موردنظر هرکدام از جناح‌ها.

- از میدان خارج کردن برخی از مهره‌های حساس و کلیدی حریف با توسل به حربه فسادمالی.

و البته پر واضح است که هم‌چون همه حکومت‌های فاسد و عوام‌فریب همه این اهداف تحت عنوان مبارزه با فسادمالی که سراسر کالبد جمهوری اسلامی را فراگرفته است، و به‌عنوان بخشی از جمع‌بندی علل سقوط بلوک شوروی سابق و مسیر طی شده توسط دولت چین صورت می‌گیرد. به تجربه دیده‌ایم که حکومت‌های فاسد و استبدادی، وقتی در سراشیب سقوط و انزجار عمومی قرار می‌گیرند، معمولاً به‌یاد مبارزه با فساد می‌افتند. چنین مبارزه‌ای را ما در سال‌های آخر عمر حکومت شاه نیز شاهد بوده‌ایم.

باید اضافه کنیم که گشودن عرصه اقتصادی نبرد، درفاز دوم ریاست جمهوری درعین حال یکی از عوامل رقم‌زننده شکست سیاست دوره دوم خاتمی تحت عنوان اعتدال که متضمن کشاندن توسعه به اصطلاح سیاسی به حوزه توسعه اقتصادی بود- و بی‌توجهی به آن مدام مورد حمله جناح تمامیت‌خواه قرار می‌گرفت- نیز هست.

شکست قطعی استراتژی اصلاح‌طلبان:

اعتراف ضمنی و غیرضمنی به‌این شکست و بازتاب آن درمقیاس گسترده، مهم‌ترین نقطه کانونی بحران باپی‌آمدهای مهمی، در لحظه کنونی را تشکیل می‌دهد. اما این شکست نه فقط شکست استراتژی آرامش و اعتدال، بلکه درعین حال شکست شالوده‌های این استراتژی نیز هست. چنان‌که می‌دانیم، استراتژی اصلاح‌طلبی بر شالوده امکان‌ترکیب و هم‌زیستی دمکراسی و مذهب تحت عنوان معجونی به نام مردم‌سالاری دینی، و امکان

اصلاح پذیری نظام از طریق اصلاحات تدریجی و حرکت برمدار "قانون" استوار است. در شرایط کنونی گرچه شکست قطعی استراتژی آرامش، کمابیش مورد اذعان بسیاری از اصلاح طلبان قرار گرفته است اما جان سختی در دو عرصه تئوری اصلاحات هم چنان ادامه دارد. در این رابطه حتی بخشی از اصلاح طلبان اپوزیسیون، با اعلام شکست اصلاحات دربالا، اندیشه پیش برد اصلاحات درپائین را مطرح می سازند.

همانگونه که اشاره شد، واقعیت انسداد و بن بست اکنون مورد اعتراف بسیاری از اصلاح طلبان نیز قرار گرفته است. اکنون حتی پیش برد ریتم اصلاحات با کم ترین آهنگ ممکنه، یعنی سیاست اعتدال که خاتمی در دور دوم ریاست جمهوری برآن شده بود تا با پائین کشیدن فتیله اصلاحات سیاسی و باکشانیدن آن به حوزه اقتصادیات-باهدف تثبیت پایگاه اجتماعی اقتصادی اصلاح طلبی- برشانس بقاء آن بی افزایش، نیز باین بست کامل مواجه شده است، چنان که حتی تیم اقتصادی خاتمی نیز از موج پی گردهای جناح حاکم درامان نمانده است. خود خاتمی گفته است نمی داند چه باید بکند. بی سبب نیست که خاتمی در شرایط کنونی چرخ پنجم و مهم ترین حلقه انفعالی جبهه دوم خرداد را تشکیل داده و تاکنون نیز به دعوت ها و انتقادهای این جبهه درمورد ایفای نقش لیدر جنبش اصلاحات و ابراز واکنش های اندکی تهاجمی تر، وقعی نه نهاده است. خلاصه آن که استراتژی اصلاح طلبان، براساس پیش روی بریستر قانون، مذاکره و تقویت بخش واقع بین جناح تمامیت خواه، شکست کامل خورده است.

کانون بحران که محسن آرمین آن را بحران حیات و ممات اصلاحات و اصلاح طلبان نامیده است، بحران ناشی از ناکامی در استراتژی و تاکتیک اصلاح طلبان بوده و صفوف این جماعت را به شدت آشفته کرده است. خروج از این بحران مستلزم بهم زدن قاعده بازی است که حریف میدان آن را تعیین کرده و برنده حتمی آن نیز از قبل مشخص است. اما بهم زدن قاعده بازی که مستلزم افزایش پرداخت هزینه اقدامات برای تمامیت خواهان است، بیرون از ظرفیت اصلاح طلبان است. آن ها دیگر نه اعتماد توده را دارند که با آن بازی کنند و نه جرئت دامن زدن به حرکت های اعتراضی را که واقفند به سرعت از کنترل آن ها خارج خواهد شد. طرح خطرظهور ناجی و بناپارتیسم و حتی بناپارتیسم دانشجویی، و انتساب عنوان "لاتیزم توده ای" به جنبش جوانان، توسط برخی از نخبه گان فکری اردوی اصلاح طلب، اساسا بازتاب همین نگرانی است.

هم اکنون مجلس شورای اسلامی با پرس شدن درمیان نهادهای انتصابی، و خطر بازداشت تعداد زیادی از نمایندگان فعال و کارساز، در معرض انحلال غیر رسمی قرار گرفته است و به نظرمی رسد که جناح حاکم بدین ترتیب قصد مرعوب کردن کامل مجلس و عدم امکان پذیر ساختن استفاده از ابزارهایی چون رفراندوم را نیز در برابر خود قرار داده است. نقشه عمومی آن است که در بهترین حالت با به پایان رسیدن دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی و اتمام دوره مجلس ششم، بازگشت به نقطه صفر متحقق شود.

برای خروج از این وضعیت، درمیان اصلاح طلبان، گرایشی سازش بیش تر با جناح حاکم از طریق پائین کشیدن بیش تر فتیله را مطرح می سازد. اما واقعیت آن است که دیگر فتیله ای برای پائین کشیدن باقی نمانده است. در برابر آن، گرایشی بیرون رفتن از قدرت را توصیه می کند. البته به هم راه شرط و شروطی و عمدتا از موضع انفعالی برای وادارساختن حریف به عقب نشینی و در بهترین حالت، حفظ حیثیت اجتماعی خود. قرار دادن شرط اجماع درمیان اصلاح طلبان به تنهایی برای شکست این گرایش کفایت می کند. گرایش میانه ای هم با طرح

استراتژی بازدارندگی فعال، بهره‌گیری از ظرفیت‌های استفاده نشده قانونی را مطرح می‌سازد. دربیرون از اصلاح طلبان دولتی نیز کسانی چون شمس‌الواعظین، سازش‌دربالا و پیوند با بدنه اجتماعی را -که به‌زعم‌وی با به‌دست آوردن نهادهای انتخابی گسیخته شده است- موعظه می‌کنند، باهدف مهارکردن مطالبات انباشته شده مردم.

جناح تمامیت‌خواه، برعکس بافشرده‌ترساختن صفوف خود دربالا و کنترل حرکات آنارشیستی بدنه خود، و براساس یک نقشه منسجم مبتنی بر کشف بزرگ امکان استفاده از چماق "قانون" بجای "قانون" چماق، قانونی که هم مفسر و هم اجراکننده‌اش خودی وی می‌باشد، عمل کرده و با استفاده از خلا ناشی از مرحله انتقالی جنبش و زمین‌گیرشدن حریف خود، به پیش می‌تازد.

با این وجود این پیش‌روی به بهای انزوای هرچه بیشتر درمیان مردم ایران و در پهنه جهانی و به بهای خراب کردن هرچه بیشتر تر پل‌های پشت سر، حاصل آمده است. بهمین دلیل صرف نظر از ملاحظات کوتاه مدت، می‌توان گفت که در درازمدت، یا حتی درمیان مدت برشکنندگی آن افزوده شده است. به‌ویژه سه عامل تشدید فشارهای بین‌المللی با توجه به تحولات پس از ۱۱ سپتامبر (که خود دو پاره‌گی قدرت درایران یکی از فاکتورهای مهم تردید و تشتت کشورهای غربی و آمریکا به‌شمار رفته و می‌رود و طبعاً با حذف و یاکاهش وزن قدرت دوگانه به‌سود تمامیت‌خواهان، و چربش وزن سیاست تروریستی و انزواجویانه درکل سیاست خارجی نظام، این عامل به نفع افزایش قاطعیت عوامل بین‌المللی درجهت ایراد فشار بیشتر تر به رژیم میل می‌کند. نمونه آن را در سخنان اخیر رفسنجانی درمورد بمب اتمی و بهره‌برداری مجامع بین‌المللی از آن، می‌توان مشاهده کرد). عامل دوم شکنندگی، رشدجنبش مبارزاتی مردم و به‌ویژه جوانان است که با سقوط دولت ایدئوژیک- مذهبی طالبان تشدید هم شده است. عامل سوم را باید درتشدید بحران اقتصادی و به‌ویژه آشکار شدن شبیح ۲۰ میلیونی بحران بیکاری دانست که حاکمیت مطلق جناح تمامیت‌گرا را دربرابر چالش‌های مهیبی قرار می‌دهد. و بالأخره عامل چهارم را باید در متشتت کردن صفوف اصلاح طلبان و سوق دادن سیاست اعتدالی خاتمی به سوی بن‌بست و شکست دانست. اگر نقش اصلاح طلبان دولتی در کنترل جنبش توده‌ای و داشتن نقش سپر حفاظتی برای کل نظام را در نظر بگیریم، بی‌اثر ساختن و تضعیف چنین سپری علی‌رغم آن‌که جناح حاکم باخیره شدن برموفقیت‌های کوتاه مدت، قادر نیست جلوتر از نوک بینیش را به بیند، برآسیب‌پذیری کل نظام (چه دربرابر تهدیدهای خارجی که دیگر رژیم دربرابر آن هم چون مقطع جنگ ۸ ساله، قدرت بسیج مردم حول خود را ندارد و چه تهدیدات داخلی) می‌افزاید.

در همین جا باید اضافه کنیم که علاوه بر زمینه مناسبی که اعمال استراتژی اعتدال برای پیش‌روی حریف فراهم ساخت، به‌کارگیری شیوه حرکت خزنده، گام به‌گام، و حذف تدریجی حریف نیز نقش درخوری را دراین روند به‌عهده داشته است. این شیوه حرکت باعث شده است که صفوف اصلاح طلبان، ضمن تأمین نقش سپر پیش‌روی، آشفته شده و در انفعال و تردید دائمی بسربرند و بهمین نسبت صفوف جنبش، نیز نتواند از قاطعیت و شفافیت لازم برای برافراشتن پرچم مقاومت برخوردارشود.

از اینرو، تک پایه شدن حکومت، باریک شدن هرچه بیشتر رأس هرم قدرت و قرار گرفتن این قدرت برروی نک باریک شده‌اش، برشکنندگی کل رژیم می‌افزاید و همان‌گونه که درمورد مسیر پیش‌روی اصلاح طلبان دیدیم

که افولشان پس از اشغال مجلس و سنگر ریاست جمهوری و به طور کلی فتح آسان سنگرهای "انتخابی" و نرم قدرت شروع شد، برعکس دفرایندی وارونه، برای جناح تمامیت خواه- والبنته با در نظر گرفتن ضرورت و تقویت مداوم یک جبهه مستقل و رزمنده- فتح نهادهای "انتخابی"، در حکم خودکشی بوده و بر شکنندگی آن بسیار می افزاید. دقیقاً بهمین دلیل، قرارداد هر چه بیشتر اصلاح طلبان در زیر فشار تعیین تکلیف بین پیوستن به جناح حاکم و جداسدن از صفوف حاکمیت و پیوستن به مردم، نقش مهمی در راستای سرنگونی نظام دارد. والبنته در برابر آن طبیعی است که تمام تلاش کار به دستان اصلاح طلب نیز صرف حفظ خویش بر روی سطح آب و نجات استراتژی شکست خورده اشان باشد (نظیر طرح استراتژی بازدارندگی بر اساس ظرفیت های نهفته قانونی، که چیزی جز حفظ جوهر استراتژی تاکنونی در قالب های جدید، باهدف چانه زنی دربالا و منجمد ساختن شکل گیری حرکات مستقل و بیرون از نظام در پائین نیست).

اگر روزی مردم، باهدف تشدید شکاف های درونی حکومت و دادن رأی اعتراضی به نظام حاکم، کوشیدند که از اصلاح طلبان- که در آن موقع شعارهایی درجهت آزادی، توسعه سیاسی و جامعه مدنی و حاکمیت قانون می دادند- به عنوان سپر پیش روی سودجویند، اما حالا بنظر می رسد که مهم ترین مسأله مردم آن است که چگونه و به چه شیوه ای می توانند آنانی را، که دیگر وجه غالب عملکردشان جز در نقش تأمین سپر پیش روی برای جناح حاکم نیست پائین بکشند، بدون آن که خللی بر گسترش کارزار مبارزاتی آنان علیه کل حاکمیت تاریک اندیش وارد نسازد. فریاد کردن شعار استعفاء استعفاء، که خاتمی آن را شعار جزئی خطاب می کند، انعکاسی است از همین ضرورت.

خلاصه کنیم:

- فاز جدیدی از یورش جناح حاکم، علیه حریف اصلاح طلب خود، با آماج قرار دادن بخشی از نیروهای خط دهنده و سازمان گر این جریان، انحلال عملی مجلس، قطع خطوط ارتباطی داخل و خارج و... شروع شده است.
ب- شکست قطعی و بن بست کامل مشی سیاسی و استراتژی اصلاح طلبان و بازتاب آن در سطح گسترده، مهم ترین واقعیت سیاسی این مرحله را رقم زده و دارای پی آمدهای مهمی است. تلاش اصلاح طلبان در کنه خویش پنهان سازی این شکست در قالب ارائه استراتژی های نوین است.

ج- شکنندگی جناح حاکم و کل نظام علیرغم پیش روی های لحظه ای در مجموع بیش تر شده و موجب قرار گرفتن جناح حاکم در تیررس جنبش داخلی و فشارهای بین المللی است.

د- برجیده شدن دوگانگی قدرت صوری و واقعی- که در شرایط کنونی کارکرد آن، چیزی جز حفظ فضای امن برای پیش روی جناح حاکم نیست- و قرار گرفتن اصلاح طلبان در زیر فشار جهت تعیین تکلیف بین قرار گرفتن در کنار تمامیت خواهان و یا جداسدن از آنان و پیوستن به صفوف مردم، یکی از ملزومات تدارک سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را تشکیل می دهد.

- پی آمدهای شکست قطعی اصلاح طلبان، و بازتاب آن در مقیاس توده ای دارای اهمیت زیادی است. موج دوم ریزش بدنه اصلاح طلبی (پس از موج نخست حذف نیروهای رادیکال آن)، و روی کرد عمومی نسبت به راه سوم، و از جمله اپوزیسیون، از دیگر مشخصات وضعیت کنونی را تشکیل می دهد. دامن زدن به این ریزش برای انزوای هر چه بیش تر کل حاکمیت و قطعیت بخشیدن به دوران پساخاتمی از یک سو و بهره گیری از امکانات نوین برای

تقویت سازماندهی یک جنبش مستقل برانداز، رادیکال و سراسری از جانب دیگر، دارای اهمیت زیادی است.

۲۲ دسامبر ۲۰۰۱